

تبعید پارسادان گرگی جانیدزه در شوشتر؛ قسمتی از زندگی نامه یک مقام رسمی گرجی در خدمت صفویان^۱

هیروتاکه مائدا^۲

ترجمه: مسعود ولی عرب^۳

چکیده^۴

تاریخ صفویان (۱۷۳۶-۱۵۰۱ م / ۱۱۳۵-۹۰۷ ه.ق) شاهد حضور نیروی‌های نظامی ترک‌تباران قزلباش در کنار دیوان‌سالاران تاجیک و بعدها نیروی سومی (که شامل گرجی‌ها، آرامنه، چرکس‌ها) بوده که پس از قدرت‌یابی شاه‌عباس اول (۱۶۲۹-۱۵۸۷ م / ۱۰۳۸-۹۹۶ ه.ق)، قدرتشان افزایش یافته و در دوره شاه صفی (۱۶۴۳-۱۶۲۹ م / ۱۰۵۲-۱۰۳۸ ه.ق) بیشتر مناصب مهم، در اختیارشان بوده است. پارسادان گرگی جانیدزه از اهالی شهر گوری در گرجستان، یکی از همین

^۱. این مقاله ترجمه‌ای است از

« Parsadan Gorgijanidze's Exile in Shushtar A Biographical Episode of a Georgian Official in the Service of the Safavids Maeda, Hirotake/ 2008 Journal of persianate studies. Volume 1. Issue 2.

^۲. پژوهشکده زبان‌های جهانی، دانشگاه اوساکا (اوزاکا).

^۳. دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام و پژوهشگر تاریخ محلی.

^۴. چکیده از مترجم می‌باشد.

نیروها محسوب می‌شده که در خدمت صفویان بوده و مناصب نایب داروغه اصفهان و ایشیک آقاسی دربار صفوی را برعهده داشته است.

گُرگی جانیدزه از جمله گرجی تباران اهل فرهنگ و دانش بوده که لغت‌نامه چندزبانه فارسی - عربی - گرجی را نگاشته و ترجمه کتاب «جامع عباسی» را برعهده داشته و در ترجمه کتاب شاهنامه فردوسی به گرجی نقش مؤثری داشته است. او همچنین کتاب تاریخ گرجستان را نیز تألیف کرده است. در این پژوهش، هیروتاکه مائدا به دنبال یافتن این مسئله است که پارسادان گُرگی جانیدزه در دوران زندگی خود چه تأثیرات فرهنگی و سیاسی در ایران و گرجستان داشته است؟

کلیدواژه‌ها: پارسادان گُرگی جانیدزه، شهر گوری، گرجستان، صفویان، ترجمه،

شوستر.



مقدمه^۱

بر پایه جهاد (حکم مذهبی) خاندان صفوی (۱۷۳۶-۱۵۰۱ م) مستقر در اردبیل، قبل از اینکه تمام مناطق ایران را تحت نظر خود داشته باشند، با مردم قفقاز ارتباط داشته‌اند. حتی شیخ جنید، پدربزرگ شاه اسماعیل اول، در سال ۱۴۶۰ میلادی در اثر یورش به منطقه شروان درگذشت.

شیخ حیدر، پدر شاه اسماعیل اول، در سال ۱۴۸۸ میلادی از شروان شاه که متحد سلطان یعقوب آق قویونلو بود، شکست خورده و کشته شد. همچنین بنیان‌گذار سلسله صفوی، شاه اسماعیل اول (۱۵۲۴-۱۵۰۱ م)، نیروهای خویش را برای حمله به گرجستان اعزام کرد. (Savory, 1995: 766; Hitchins, 2001: 466)

^۱ مترجم: هرچند که گرجستان از همان ابتدا با دولت صفوی تماس داشت ولی در ادوار بعدی که می‌توان آن را یکی از ایالات صفوی به حساب آورد. شاه اسماعیل اول و شاه طهماسب پادشاهان صفوی به گرجستان لشکرکشی‌های داشتند. در سال ۹۴۵ ه. ق. شیروان و در سال ۹۸۵ ه. ق. شکی به خاک ایران ملحق شد. تقریباً در سال ۹۶۱ ه. ق. بیگلربیگی قراباغ تأسیس و مقر آن در گنجه تعیین شد. الف مسق: یعنی غربی‌ترین منطقه نفوذ ایران در سال ۹۸۵ ه. ق. به وسیله ابراز انقیاد آن تحت دولت ایران درآمد. ب) کارتیل: در این منطقه حکومت صفوی در اوایل منحصر به تفلیس بود. شاه عباس اول در تفلیس ساخلو مستقر ساخت و حکومت آن را قزلباش اداره می‌کردند. ج) کاخ: سومین ایالت گرجی که از رود فرک چانی واقع در فرک چانی واقع در مغرب تا ناحیه کخ در مشرق امتداد داشت. در سال (۱۰۳۰-۱۰۲۹ ه. ق.) بعد از شکستن مقاومت گرجیان تا پایان سلطنت صفویه کاخ به وسیله حکام قزلباش اداره می‌شد. (بیانی، ۱۳۷۸: ۲۶-۲۵-۲۴) شاه طهماسب اول صفوی در سال‌های (۹۴۷-۹۴۶ و ۹۶۰ ه. ق. / ۱۵۳۹-۱۵۴۰-۱۵۵۴ م) چهار لشکرکشی به قفقاز کرد. اکثریت اسیرانی که طی سلطنت طهماسب از قفقاز به ایران آورده شدند کودکان یا زنان بودند، این کودکان و اعقاب آن‌ها و زاد و ولد این زنان اساس «نیروی سومی» را تشکیل دادند که شاه عباس اول آن را سازمان داد (سیوری، ۱۳۸۶: ۶۴). در زمان شاه عباس اول، وی برای کاستن قدرت و نزاع میان تاجیک‌ها و قزلباش‌ها که قدرت آن‌ها رو به افزایش بود، راه حلی اندیشید و در این راه حل به ایجاد «نیروی سومی» متوسل شد که عبارت بودند از: چرکس‌ها، گرجی‌ها و ارمنی‌ها که ابتدا در زمان شاه طهماسب به ایران آورده شده بودند و بعد با غلامان شاه معروف شدند، پس از پذیرفتن دین اسلام در سپاه یا بخش‌هایی از بیوتات سلطنتی به کار اشتغال یافتند. (نویایی، ۱۳۸۶: ۲۲۱).

شاه عباس با استفاده از غلامان گرجی، چرکس و ارمنی ارتش دائمی بوجود آورد که همیشه در دسترس بود و این غلامان هدفی جز وفاداری به شخص شاه نداشتند و هنگام‌های جدید غلامان که شاه عباس ایجاد کرد مرکب بود از سواره نظام مسلح به تفنگ و سلاح‌های معمولی که بالغ بر ۱۰ هزار تا ۱۵ هزار نفر می‌شد. علاوه بر این، شاه عباس لشکری از تنگچیان و توپچیان نیز ایجاد کرد و تعداد قراولان سلطنتی را به ۳ هزار نفر افزایش داد که این عده منحصراً از میان غلامان انتخاب می‌شدند. (سیوری، ۱۳۸۶: ۶۲). نیروی سوم در دوره شاه عباس به تدریج بر اعتبارشان افزوده شد و نفوذ آن‌ها در حکومت صفوی فقط منحصر به زمان شاه عباس محدود نماند به گونه‌ای که حضور آن‌ها در دوره جانشینان شاه عباس نیز مشهود است. بعد از شاه عباس نوه وی، سام میرزا که فرزند پسر ارشد او محمد باقر بود و به نام صفی شناخته می‌شد جانشین عباس شد. سام میرزا هنگام به تخت نشستن نام پدرش صفی را بر خود نهاد. در دوره شاه صفی خاندان با نفوذ گرجی، امامقلی خان و فرزندانش به قتل رسیدند. امامقلی خان فرزند سپهسالار شاه عباس، الله وردی خان بود. این اقدام شاه صفی نشان دهنده نفوذ بسیار گرجی‌ها بخصوص خاندان امامقلی خان در دوره صفوی بود که شاه صفی مجبور شد دستور قتل آن‌ها را صادر نماید. (سیوری، ۱۳۸۶: ۲۲۸). در دوره شاه صفی به قدری نیروهای گرجی نفوذ پیدا کرده بود که حضور این نیروها در یکی از شهرهای خوزستان از جمله شوشتر محسوس است. (ولی عرب، بحرانی پور، ۱۳۹۴: ۱۴۷-۱۳۵).

سلطنت شاه طهماسب (۱۵۷۶-۱۵۲۴ م) شروع مرحله جدیدی بود. حملات نظامی پی‌درپی او به گرجستان و مناطق اطراف آن، نه تنها این سرزمین‌ها را تحت تهاجم مستقیم صفویان قرار داد؛ بلکه این سرزمین‌ها را نیز تحت تسلط آن‌ها قرار داد، و صفویان را قادر ساخت تا قفقازی‌ها را با استفاده از تبعیده‌های گسترده کنترل کنند. بسیاری از قفقازی‌ها خدمات خود به دربار سلطنت صفویان را در این منطقه آغاز کردند و به تدریج در ساختار قدرت صفوی به‌عنوان نخبگان حاکم جدید یا نیروی سوم شناخته شدند. (Maeda, 2001 : ۱۷۱-۱۵۱)

درواقع، فعالیت‌های این عناصر قفقازی، در همه حوزه‌های زندگی سیاسی صفویان، به‌ویژه پس از شاه عباس اول (۱۶۲۹-۱۵۸۷ م)، قابل مشاهده است. او این سیاست‌ها را به‌پیش برد. (۱-۳۲ : Maeda, ۱۹۹۹; idem, 1998:107; Tadhkirat al-mulūk, 1943: 19-18 Savory, 1995: 766;

تاکنون، مطالعات نوین اسلامی تمایل داشته‌اند که مردم قفقاز را به‌عنوان نمایندگان معمولی نهاد غلام - مملوک در خدمت صفویان نشان دهند، و بر پارادایم غلام - سربازان اصرار ورزیده‌اند، بدون اینکه به منابع اصلی مراجعه کنند.^۱ در حقیقت تحلیل و فعالیت‌های آن‌ها، یک کلید تعیین‌کننده برای فهم سیستم سیاسی سلسله صفوی پس از قرن ۱۷ میلادی می‌باشد، و همچنین دانش تاریخ را در زمینه نهاد غلام - مملوک (غلامان برده) در خاورمیانه اسلامی غنی‌تر می‌کند. به نظر می‌رسد این نظریه گسترده بسیار مورد قبول است که این بردگان تمام ارتباط با میهن و خانواده خود را از دست داده بودند و از طریق سوگند خوردن و اطاعت کامل به ارباب

^۱. به طور حیرت آوری، در زمینه موضوع غلامان صفوی جزئیاتی وجود نداشت تا اینکه اخیراً، مینورسکی در مقدمه تذکره الملوک به بهترین شکل، سیستم سیاسی صفویان را بعد از سلطنت شاه عباس اول به زبان غربی توصیف کرده است. (ماندا)

خود و به وجود آمدن یک حس وحدت قوی و وفاداری شان، باعث پیشرفت و رشدشان می‌شد. (Sourdel and Bosworth, 1965: 1079-1091; Ayalon, 1991: 314-321)

با این حال، این تصویر با تصویری واقعی از غلامان سلطنتی صفوی مطابقت ندارد. برخی از مطالعات اخیر برای آشکار ساختن پیچیدگی و تنوع شخصیت‌ها خصوصاً مطالعات تاریخی پژوهشگران گرجستان در این زمینه بسیار مفید است. (-107: Rota 120, 2000) نویسنده این سطور (مائدا) چنین عقیده دارد که، کار ساده‌ای نبوده است اینکه غلامان کاملاً در جامعه صفوی جذب شوند. آن‌ها، حتماً پیوندهای محکمی باریشه‌ها و هویت فرهنگی خود داشتند. باید به زندگی آن‌ها توجه ویژه‌ای شود؛ زیرا به خاطر اهمیتشان در گذار از بافت فرهنگی برای قفقازی‌هایی که به خدمت شاهان صفوی پیوسته بودند؛ آن‌ها از میان مرزهای مختلف فرهنگ‌ها و زبان‌های، از میان مسیحیت و اسلام، از میان سیاست و آداب و رسوم عبور کردند. (Meada, 2003: 243-278; idem, 2006: 237-275)

پارسادان گرگی جانیدزه یکی از مهم‌ترین شخصیت‌ها در میان قفقازی‌ها محسوب می‌شود. او در نیمه قرن ۱۷ میلادی تقریباً ۴۲ سال در اصفهان زندگی کرد و به‌عنوان نایب فرماندار (نایب داروغه) در اصفهان و حاجب دربار (ایشیک آقاسی) به صفویان خدمت کرد. (Chichinadze, 1888: 17-18; Janashvili, 1896: 285-288;)

(Javakhishvili, 1945: 285-288; Kakabadze, 1925: 204-206) او همزمان حیات فرهنگی فعالی دارد. او یک لغت‌نامه فارسی- عربی- گرجی تدوین می‌کند و ترجمه کتاب جامع عباسی را به زبان گرجی انجام می‌دهد. پارسادان گرگی جانیدزه همچنین نقش مهمی در ترجمه شاهنامه فردوسی به زبان گرجی داشته است. او در کتاب تاریخ گرجستانش که در حدود سال‌های ۱۶۹۰ میلادی در اصفهان نوشتن آن

را آغاز کرده بود، متون تاریخی گرجستان را که قرن‌ها قطع شده بود، را تجدید کرد
(Kiknadze, 1925/1).

اگرچه احیای فرهنگ گرجی‌ها تا قبل از قرن ۱۸ میلادی رخ نداد. این وضعیت
بیش از همه نشانگر، اقدامات پادشاه دانش‌پرور و ااختانگ چهارم (که حسین قلی
خان نامیده می‌شد) بود. او آخرین حاکم گرجی صفویان در کارتلی بود. (کارتلی به
زبان گرجی، کارتیل به زبان فارسی)، (Dumbadze, 1973: 33).

باید توجه شود که پارسادان گُرگی جانیدزه به خاطر اینکه از منابع تاریخی فارسی
استفاده فراوان کرده است به‌عنوان منبع برجسته‌ای برای تاریخ گرجی‌ها محسوب
می‌شود (Kiknadze, 1975: 25, 133-13) در این مقاله ما شعری کوتاه از پارسادان
گُرگی جانیدزه را مورد بررسی قرار می‌دهیم، زمانی که او مشغول ترجمه شاهنامه
(فردوسی) به زبان گرجی بوده است. این متن تصحیح شده، اطلاعات جالبی از
زندگی و فعالیت‌های او، به ما بدهید، اگرچه آن‌ها هنوز در زمینه سیاسی بیشتر
مورد بررسی قرار می‌گیرند. با ترکیب اطلاعاتی که از منابع گرجی و فارسی به دست
می‌آید، ما تلاش کرده‌ایم تا بتوانیم وضعیت تاریخی دوره‌ای که پارسادان گُرگی
جانیدزه در آن زندگی می‌کرده است را روشن سازیم. همچنین با مطالعه آن قصد
داشتیم، که ارتباط سیاسی میان ایران و گرجستان در آن دوره را مشخص سازیم. این
تأثیر و توانایی فعالیت‌های قفقازی‌ها که در خدمت صفویان بوده‌اند علی‌رغم
خصوصیات آن‌ها، به‌ندرت مورد توجه قرار می‌گیرد.

تبعید پارسادان گُرگی جانیدزه به شوشتر

در سال ۱۶۵۶ میلادی پادشاه رستوم (رستم)^۱ از گرجستان شرقی، حاکم صفویان در کارتلی (۱۶۳۳-۱۶۵۸ م) و کاختی (۱۶۴۸-۱۶۵۶ م) و منصب داروغه‌ای در اصفهان به او اعطا شد. رستوم (رستم)، پارسادان گُرگی جانیدزه را به‌عنوان نایب خود به اصفهان فرستاد. پارسادان اصالتاً اهل شهر گوری در گرجستان و در آن زمان، حدوداً سی‌ساله بود و در دربار رستوم (رستم) رشد کرده بود. پیش از او، میر قاسم، زمانی که متهم به نگرش ملایم نسبت به میگساری (شُربِ خمر) شده بود، از مقام خود برکنار شد.

شاه‌عباس دوم (۱۶۶۶-۱۶۴۲ م/۱۰۷۷-۱۰۵۲ ه.ق) از حاکم خود رستوم (رستم) دوباره درخواست کرد که نایب جدیدی به پایتخت (اصفهان) بفرستد. او به دین اسلام گروید، زیرا هیچ حاکم بی‌دینی (کافری) نمی‌توانست بر مسلمانان تسلط پیدا کند و به‌عنوان رسمی شهردار اصفهان به ایفای نقش پرداخت. پارسادان قبل از آن از گیلان و قزوین دیدن کرد. در پایان دوران خدمتکاری اش برای رستوم (رستم)، او بیش‌ترین آگاهی را از عادات دربار صفوی به دست آورده بود. اگرچه، مردم محلی به ایفای نقش شهرداری او، پشت کردند. اگرچه بعد از مدت کوتاهی، پارسادان مجبور شد که استعفا دهد زیرا با دیوان‌بیزی (بزرگ‌ترین مقام قضاوت در دربار) اختلاف پیدا کرد. شاه‌عباس دوم در جبران عمل او، مقام ایشیک آقاسی و تیول، پنج روستا نزدیک گلپایگان را به او واگذار کرد. در نتیجه، او تصمیم در اینجا بماند و باقی زندگانی خود را در خدمت شاه صفوی، سپری کند. (Waliqoli Shāmlu, Ms: 123; Wāleh Esfahāni, MS:579-581; Wahid Qazvini, 1329 SH: 188,219-221)

^۱ - از سال ۱۶۳۳ م/۱۰۴۲ ه.ق با انتصاب رستم خان گرجی از سوی شاه صفی به پادشاهی گرجستان، دوره سلطنت باگراتیان اسلامی به جای شاهان کارتلی آغاز شد و برای مدتی گرجستان از حملات و قتل و غارت‌ها در امان ماند. با مرگ رستم خان، واختانگ پنجم به پادشاهی گرجستان رسید. (مولیانی، ۱۳۷۹: ۱۷۳)

پارسادان گُرسی جانیدزه در دربار سلطنتی بسیار فعال و جدی بود. اگرچه بر اساس توصیفات او، برادرانش، الکساندر (اسکندر) و ملیک سادات (ملک سادات) نیز به مقامات عالی رسیدند. که این مناصب شامل زرگرباشی (رئیس قسمت جواهرات سلطنتی) و یوزباشی (رئیس دسته صد نفر) می‌شد. پسر پارسادان، داوود (دیوید) نیز در ۱۶ سالگی مقام ایشیک آقاسی را به دست آورد. (Kiknadze, 1975: 12) 85-90: Kakabadze, ۱۹۲۶)

حقیقتاً، زندگی پارسادان نمونه‌ای موفق از زندگانی خدمتگزاران قفقازی است که به‌عنوان غلامان سلطنتی در شیوه سیاسی صفویان خدمت می‌کردند. در آن زمان، همان‌طور که پارسادان در تاریخ گرجستان خود توضیح می‌دهد، گاهی از جانب شاه متحمل رنج می‌شده و گاهی مورد مرحمت او قرار می‌گرفته است. در سال 1666 میلادی، شاه‌عباس دوم، پارسادان را از اصفهان پایتخت صفویان به شوستر، شهر کوچکی در استان (خوزستان) در جنوب غربی ایران تبعید کرد. (Kiknadze, 1975: 15)

پارسادان در مدت ۶ سالی که در شوستر تبعید شده بود، نسخه‌ای از تاریخ رستمیانی، نسخه‌ای گرجی از شاهنامه فردوسی تهیه کرد، که بسیار جالب است. عبارتهایی را پارسادان در ابتدا و انتهای متن اضافه کرده است را می‌توانیم پیدا کنیم.

حاکم گرجی مرا به پادشاه ایران واگذار کرد، در مورد من هرگز رسیدگی نشد. آن‌ها ترتیب آن را دادند که مرا به دیار عرب‌ها بفرستند. من اخراج شدم. من به خدا اعتماد دارم و شیطان هرگز مرا فریب نمی‌دهد. من هرگز تسلیم نمی‌شوم اگر مرحمت خدا با من باشد. (Abuladze, 1916: 317) من، پارسادان شاعر، به‌عنوان یک زندانی معمولی در شوستر اسیرم، مرا نه فرزندی، نه پادشاهی و نه ملتی (خانواده‌ای) نیست

که یاری ام کند، برادر جوان ترم، ملیک سادات (ملک سادات) که بسیار زیباست اینجا (در شوشتر)، همراه من است، خدایا، من به تو امید دارم و تو مرا یاری رسان.
(Kiknadze, 1975: 15)

همان طور که مشاهده می‌کنیم، نویسنده از درماندگی اش، از تبعید ناعادلانه اش به شوشتر تأسف می‌خورد و به این خاطر، از خداوند کمک می‌خواهد. پارسادان، حاکم گرجستان را به خاطر مشکلاتی که برایش به وجود آمده، مقصر می‌داند. این عبارت در ادبیات علمی گرجستان شناخته شده است. ک. کیکلیدزه در کتاب تاریخ ادبیات قدیم گرجستان شعر پارسادان را آورده است. (Kekelidze, 1926: 336) یکی از مهم ترین تحقیقات علمی درباره زندگی و فعالیت های پارسادان گرگی جانیدزه، توسط ر. کیکاندزه بوده، در کتاب تاریخ گرجستان او بر این باور است که پارسادان به حاکم گرگی واختانگ پنجم/شاهنواز والی گرگی کارتلی در سال های ۱۶۷۵-۱۶۵۸ میلادی مراجعه کرده است اگرچه بعد از او، مورد بررسی بیشتر قرار نگرفته است.

واخوشتی خان، حاکم شوشتر^۱

^۱ - سابقه حکومت گرجیان شوشتر به زمان شاه صفی (۱۰۵۲-۱۰۳۸ ه.ق) بر می‌گردد در زمان شاه صفی حکومت شوشتر به یکپاز غلامان خاصه شاه صفی یعنی واخشتوخان رسید. ورود این فرد به شوشتر، که از مقام غلام خاصه بودن به مقام بیگلربیگی رسیده بود سرآغاز تحولاتی بزرگ در آن شهر شد. واخشتوخان (واخوشتی خان) و برادرانش با ابراز وفاداری به خاندان صفوی توانستند در دربار صفوی ترفیع مقام پیدا کنند. از این رو واخوشتی خان به ولایت شوشتر و برادرش، ذوالفقار خان به ولایت قندهار منصوب شدند. این خاندان با درایت توانستند از شوشتر و قندهار ... به خوبی حراست کنند به گونه ای که حکومت گرجیان در شوشتر صد و دو سال طول کشید. گرجیان شوشتر در توسعه فرهنگی و اقتصادی شوشتر نهایت کوشش را نمودند. احداث روستاها در اطراف شوشتر (نظیر نجف آباد، دولت آباد، علی آباد، حسام آباد) و ایجاد بناهای عمومی نظیر کتابخانه ها، حمام ها، مساجد، کاروانسراها در شوشتر، حمایت از علمای شیعه خصوصاً خاندان سادات مرعشی و جزایری و گرمی داشتن مقام آن ها و حمایت از شاعران و ادیبان و خوشنویسان شوشتر از جمله کارهای تأثیر گذار خاندان گرگی در شوشتر می‌باشند. (ولی عرب، بحرانی پور، ۱۳۹۴: ۱۴۷-۱۳۵). در کتاب تذکره شوشتر به صورت مفصل به حضور خاندان گرگی واخشتوخان (واخوشتی خان) اشاره می‌شود. در فصل شانزدهم تذکره شوشتر، آمدن واخشتوخان به شوشتر در ربیع الاول سال ۱۰۴۲ ه.ق را اشاره می‌کند. همچنین در این فصل به، وابستگان و متعلقان واخشتوخان که شامل، گرگین بیگ گرگی و ایلدرم بیگ چرکس بوده است، پرداخته شده است. (جزایری، ۱۳۸۴: ۶۶-۶۳؛ جزایری، ۱۳۸۸-۱۲۵: ۱۲۳). در فصل هفدهم تذکره شوشتر، درباره کارگزاران عهد واخشتوخان توضیحاتی ارائه

منابع فارسی اطلاعات مفیدی را در مورد حاکم شوستر در زمانی که پارسادان تبعید شده بود، در اختیار ما قرار می‌دهد. به گفته خلاصه السیر و خلد برین، شاه صفی اول عنوان سلطان را به واخوستی از سپاهیان یوزباشی اعطا کرد و او را به‌عنوان حاکم شوستر در ۱۶۳۲ میلادی منصوب کرد. (Wāleh Esfahāni, Ms: 53; 1989:)
(142 Khwājagi Esfahānī

این تاریخ، توسط تذکره شوستر تأیید شده است که نویسنده آن سید عبدالله (جزایری) شوستری است و در مورد تاریخ محلی شوستر است، او نوشته است که واخوستی خان حاکم شوستر تا سال ۱۶۶۷-۱۶۶۸ میلادی بود. بعد از درگذشت واخوستی خان، فرزندانش همچنان تا دوره نادرشاه افشار (۱۷۳۶-۱۷۴۷ م) بر قلمروی او تسلط داشته و فعالیت‌های او را دنبال کردند. (Sayyed 'Abd al-
(Allāh; 1924: 494

داده می‌شود که شامل شاعرانی همچون هدایت‌الله بن خواجه نعمت‌الله و ملا کاسبی و بزرگانی همچون حاجی محمد شریف و کلانتر حاجی محمد تقی می‌باشد. (جزایری، ۱۳۸۴: ۶۶-۶۹؛ جزایری، ۱۳۸۸: ۱۲۸-۱۲۶).
در فصل هجدهم تذکره شوستر، به بزرگان عهدصفوی مقارن با حکومت واخستوخان در شوستر پرداخته است همچنین در این فصل به مدت حکومت واخستوخان در شوستر ۱۰۴۲-۱۰۷۸ ه.ق (۳۷ سال) و فرزندان او، غلامان او، ملا حسنعلی شوستری و مولانا افضل شوستری و... روایت‌هایی آورده است. (جزایری، ۱۳۸۴: ۷۴-۷۱؛ جزایری، ۱۳۸۸: ۱۳۱-۱۲۹). در فصل نوزدهم این کتاب به آمدن سید نعمت‌الله جزایری و چگونگی گرامیداشت مقام و منزلت او توسط فرزندان واخستوخان، اشاره می‌شود. (جزایری، ۱۳۸۴: ۸۰-۷۵؛ جزایری، ۱۳۸۸: ۱۳۶-۱۳۲). در فصول بعد کتاب تذکره شوستر؛ به اوضاع شوستر بعد از حکومت واخستوخان می‌پردازد و به حکومت «فتحعلی خان پسر واخستوخان»، «اصلانخان پسر واخستوخان»، «کلیعلی خان پسر واخستوخان»، «عبسی خان پسر ذوالفقار خان برادر واخستوخان»، «عبدالله پسر اصلانخان پسر واخستوخان»، «بیژن خان (بیجن خان) پسر فضلعلی بیگ پسر فتحعلی خان پسر واخستوخان» و «مهر علی خان پسر کلیعلی خان» اشاره می‌شود. «محمدعلی خان پسر اصلانخان پسر واخستوخان» وزیر طهماسب میرزا فرزند شاه سلطان حسین صفوی می‌شود. (جزایری، ۱۳۸۴: ۸۸-۸۵؛ جزایری، ۱۳۸۸: ۱۴۶-۱۴۱). در صفحات بعدی این کتاب از اسفندیاریبیک و وقف نامه مسجد و مدرسه میرشکار سخن گفته است. (جزایری، ۱۳۸۴: ۱۰۶-۸۹؛ جزایری، ۱۳۸۸: ۱۵۷-۱۴۷). در فصول ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹ کتاب تذکره شوستر مطالبی درباره گرجیان شوستر و وابستگان و متعلقان ایشان آورده شده است. (جزایری، ۱۳۸۴: ۱۷۲-۱۴۱-۱۳۹-۱۱۲-۱۱۷-۱۱۵-۱۱۱؛ جزایری، ۲۱۰: ۱۳۸۸-۱۸۴-۱۸۱-۱۷۱-۱۶۹-۱۶۴-۱۶۱).

نام واخوستی، از نام قدیمی ایرانی‌ها، واهشتا به معنی بهشت (پردیس) سرچشمه گرفته است. (بالاترین درجه برای خوب) (بسیار شگرف)، بهشت در فارسی نوین است. (Chkheidze, ۱۹۸۷ :98; idem, 2001 :487)

این نام در میان گرجی‌ها متداول است که اشاره می‌کند این نام ممکن است گرجی باشد. با این حال، اثبات ریشه‌های او از این مسئله بسیار متفاوت است. اطلاعات محدودی در منابع فارسی ارائه شده است. این واخوشی کی بود؟ در جریان تحقیق بر روی عناصر قفقازی در دوره صفویه، نویسنده این سطور (مآثدا)، از میان نسخه‌های خطی بی‌همتایی که در مورد گرجی‌ها نوشته شده بود به نسخه خطی یک نجیب‌زاده به نام الکساندر اوربیلیانی (اربیلیانی) که در نیمه قرن ۱۹ میلادی زندگی می‌کرده، برخوردیم. این نسخه‌های خطی در موسسه نسخه‌های خطی دانشگاه علوم گرجستان نگهداری می‌شوند. الکساندر اوربیلیانی (اربیلیانی) هنگامی که فعالیت‌های اجداد خود را برمی‌شمارد به کاپلان باراناشویلی-اوربیلشویلی (اربلشویلی) که به دربار صفوی عزیمت کرد اشاره می‌کند. بر اساس نوشته‌های او، کاپلان با پسرهای بزرگ‌ترین عموی خود که واخوستی نام داشت، و در خدمت شاه عباس اول بوده است، دیدار کرده است. آن‌ها از دیدن او بسیار خوشحال بودند و فقط ۱۴ سال داشت و بعد از مدتی، پدر خود را در یک نزاع خانوادگی از دست داد. (orbiliani, mss : H2412a And H2490)

جالب توجه است که توضیحات این یادداشت توسط منابع فارسی تأیید می‌شود. نام این برادران (اوتار، واخوستی، گرجاسبی و کی خسرو) که الکساندرا وربیلیانی (اربیلیانی) ثبت کرده است. اوتار (ذوالفقار خان)، برادر بزرگ واخوستی بعدها بیگلربیگی (فرمانده حکومتی) در قندهار در زمان شاه عباس دوم را بر عهده داشته است. گرجاسبی (منصور) به خاطر کارهایش، بیگلربیگی قندهار و کرمان و

سپهسالار (رئیس فرماندهان ارتش) و بیگلربیگی آذربایجان در زمان سلطنت شاه سلیمان (۱۶۶۶-۱۶۹۴ میلادی) و همچنین منصب قوللر آقاسی (رئیس غلامان دربار) را بر عهده داشت. در نتیجه مشخص شد که خاندان اصیل باراتاشویلی- اوربیلشویلی (اوربیلشویلی) (اوربیلیانی) قدرتمندترین مالکان تبعیدی گرجی کارتلی بودند. حکومت آن‌ها بر استان جنوبی قلمرو پادشاه، باعث پایین آوردن جایگاه کارتلی شد. (Maeda, 2003)

واختانگ پنجم (شاهنواز اول)^۱ و کاپلان (قاپلان) باراتاشویلی - اوربیلشویلی

موقعیت سیاسی گرجی‌ها در دوره تبعید پارسادان باید مورد توجه قرار بگیرد. بعد از مرگ حاکم رستوم در سال ۱۶۵۸ میلادی، واختانگ مخرانی باتونی، حکومت گرجی کارتلی را به دست آورد. واختانگ پنجم (شاهنواز) حکومتش بسیار متفاوت‌تر از دیگران بود. حاکم رستوم تقریباً تمام عمرش را در دربار صفویان سپری کرده بود و در مناصب داروغه اصفهان و قوللر آقاسی فعالیت داشته بود و زمانی که به حکومت کارتلی رسیده بود تقریباً ۶۷ سال سن داشت. (Bagrationi, 1973: ۷۰)

در مقایسه واختانگ پنجم که به شاهنواز ملقب بود، هیچ پیشه‌ای در دربار صفوی نداشت و تمام زندگی خود را در گرجستان سپری کرده بود. این نشانگر مطرح شدن مخراتی که شاخه‌ای از خاندان سلطنتی بگراتی بودند، آن‌ها از بزرگ‌ترین مالکان محسوب می‌شدند مدت‌ها قبل از اینکه به حکومت برسند. بعد از مدتی، واختانگ

^۱ - رستم خان، چون فرزندی نداشت یکی از خویشاوندان طهمورث را به فرزندگی پذیرفت و از شاه عباس دوم خواست تا وی را به فرزندگی بپذیرد و بعد از مرگش او را به پادشاهی گرجستان منصوب نماید. شاه نظر او را پذیرفت و فرمانداری اصفهان را به آن شخص تفویض نمود. این شخص واختانگ نام داشت شاه عباس دوم او را ملقب به شاهنوازخان نمود و بعد از مرگ رستم خان، او را به پادشاهی گرجستان منصوب نمود. (مولیانی، ۱۳۷۹: ۱۶۱)

شروع به مداخله در امور ایمرتی (حکومت غربی گرجستان) کرد. او، آرچیل پسر بزرگ خود، که ۱۴ ساله بود را حاکم ایمرتی کرد. (۱۶۶۱ م)^۱

این اتفاق، کششی بین صفویان و عثمانی بود و به عنوان یک پیمان صلح به سلطه سیاسی عثمانی بر گرجستان غربی انجامید. دو سال بعد، واختانگ نقشه خود را رها کرد و آرچیل را به کارتلی برگرداند این نتیجه مطالبه گری دولتمردان عثمانی از صفویان بود. و شاه عباس دوم، آرچیل را به دربار پایتخت دعوت کرد و حکومت گرجی کاختی را به واگذار کرد بعد از آنکه مسلمان شد. با وجود شکست اولیه، واختانگ دارای نفوذ و قدرت زیادی بود به عنوان یک رجل سیاسی، و از مهم ترین مردان سیاسی دوره صفویه محسوب می شد. یک حقیقت ضروری است که مهم ترین متحد واختانگ در کارتلی گرجستان پدرخانمش بود. همان طور گفته شد کاپلان (قاپلان) باراتاشویلی- اوربیلشویلی پسرعموی واخوستی حاکم شوشتر بود.

کاپلان بعد از برگشت به گرجستان در سال ۱۶۲۶ میلادی، نه تنها سرزمین اجدادی اش را به دست آورد بلکه خادم وفادار رستم حاکم گرجستان محسوب می شد. او دیوان بیگی (بالاترین مقام قضاوت در ایران) را در سال ۱۶۳۴ میلادی به دست آورد و بزرگ ترین حاجب دربار شد و به برگشت به منصب خدمتکاری، مهم ترین کارهای رسمی دربار گرجستان را رسیدگی می کرد. بنابراین او در این مقام، به دومین قدرت مهم در کشور بعد از پادشاه تبدیل شد. موقعیت او در کارتلی، تقویت شد وقتی که دامادش واختانگ مخرانیس باتونی موفق شد پادشاهی رستوم (مرگ قبل از سال ۱۶۷۱ میلادی) را به چنگ آورد. پنج پسرش (پسران کاپلان) بالاترین مناصب دربار کارتلی گرجستان را به دست آوردند و رابطه نزدیکی با واختانگ پنجم و

^۱ - شاه عباس دوم، بعد از اطلاع از فتوحات واختانگ، چون طبق معاهدات قبل بین ایران و عثمانی، ایمرت متعلق به عثمانی ها بود از وی خواست از نواحی متصرفی دست بردارد. (مولیانی، ۱۳۷۹: ۱۶۳)

جانشین‌هایش داشتند که پسرعموهایشان بودند. شش پسر و اختانگ همه از ازدواج او با رودام بودند. (۴۵۴ - ۴۵۳: Gvritshvili, 1955) به‌عنوان مثال، نوه کاپلان، سولخان صبا اوربیلیانی معلم و اختانگ ششم بود. و اختانگ ششم نوه و اختانگ پنجم بود. بنابراین سولخان صبا پسرعمویشان بود. اولاد او تأثیر قوی بر کل سیاست گرجستان تا قرن ۱۹ میلادی داشتند.

پارسادان گرگی جانیدزه، به‌خوبی از این ارتباطات خانوادگی آگاه بود. اغلب فعالیت‌هایش رسیدگی کردن به کارهای قفقازی‌هایی بود که در خدمت صفویان بودند که قوللر آقاسی و در میانشان منصورخان باراتاشویلی - اوربیلشویلی بود که مورد اعتماد گیورگی یازدهم شاهنواز دوم حاکم / والی کارتلی از سال ۱۶۷۶ - ۱۶۸۸ میلادی و دوباره از ۱۷۰۹ - ۱۷۰۳ میلادی وارث جانشینی و اختانگ پنجم بود. (۴۹۶ - Mathee, 2001): ۴۹۳

آخرین حاکم قندهار در دوره صفوی گرگین خان بود که توسط میر ویس کشته شد. رهبر افغان‌ها در سال ۱۷۰۹ میلادی همراه با وساطت منصورخان / گیورگی یازدهم^۱ مدیریت شد و بعد از مدتی مورد اعتماد شاه (شاه سلطان حسین صفوی) قرار گرفت. منصورخان برادر کوچک‌تر و خوشتی خان حاکم شوستر بود که نام اصلی او گرجاسبی بود. پارسادان حتماً می‌دانست که حاکم شوستر از خاندان باراتاشویلی - اوربیلشویلی آمده و به‌وسیله ازدواج به و اختانگ پنجم می‌رسید.

پارسادان و سیاست‌های گرجستان

^۱ - گیورگی یازدهم به سال (۱۶۹۴ م / ۱۱۰۵ ه.ق) بنای عصیان گذاشت. او یک بار در زمان شاه سلیمان عزل و نصب شده بود، چون طریق اطاعت را نمی‌پیمود از سوی دربار صفوی به اصفهان منتقل شد و حکومت کرمان به او داده شد. (مولیان، ۱۳۷۹: ۱۶۷)

چگونه پارسادان در سیاست‌های گرجستان مداخله کرد؟ همان‌طور که در مقدمه شرح داده شد دخالت‌های نهاد غلام- مملوک (غلامان برده) با نظریه‌ی کلی پذیرفته‌شده متناسب نبود اما پارسادان گرجی جانیدزه در مورد تأثیرش بر سیاست گرجی‌ها در شرح گزارش وقایع اغراق می‌کرده است. بنابراین پسر کاخبری گرجاسبی توسط شاه‌عباس دوم به‌عنوان حاکم فعال استان کاختی گرجستان منصوب شد این اقدام در نتیجه تلاش‌های پارسادان بود. این اتفاق احتمالاً در اواخر دهه ۱۶۵۰ میلادی یا شروع دهه ۱۶۶۰ میلادی روی داده است. حدود ۳۰ سال بعد، در سال ۱۶۸۹ میلادی، پارسادان اعتماد شاه سلیمان را در رابطه با کیاسی وزیر آرکلی (ارکلی) اول^۱ / شاه نظر (حاکم کارتلی از سال ۱۷۰۳ - ۱۶۸۸ میلادی) از دست داد. (۱۶: ۱۹۷۵؛ Kiknadze, ۸۰: ۱۹۲۵, Kakabadze) و آرکلی اول (ارکلی اول) با پارسادان به دشمنی برخاست. بدین‌گونه، پارسادان همان اشتباه را تکرار کرد و در مورد میانجیگری در امور سیاسی در گرجستان، جایگاه خود را از دست داد. مبدأ پارسادان و سیر زندگی او باید مورد بررسی قرار گیرد پارسادان توسط رستوم و باوجود خاستگاه پایین به‌تنهایی شهردار اصفهان (پایتخت حکومت صفوی) شد. بنا بر توضیحات او، بسیاری از اشراف‌زادگان گرجی مخالف پیشرفت او در دربار و اختانگ پنجم بودند.

وختانگ به‌عنوان حامی بعد از مرگ حاکم رستوم، اریستاوی را هرگز نمی‌پذیرفت. (۶۰-۵۹: ۱۹۲۵, Kakabadze) در ابتدا وختانگ به‌اندازه کافی قوی نبود او به‌عنوان تنها وارث تشخیص داد بعد از شاهزاده لوراسب یک رابطه نزدیکی با رستوم

^۱ - شاه سلیمان ارکلی خان نواده طهمورث خان پادشاه سابق کاخت را که همراه سفیر دولت روسیه در دربار صفوی بود به جای وی منصوب نمود. اما گیورگی یازدهم جهت کسب مقام خود به تلاش دست زد و شاه نیز او را به حکومت کارتل برگرداند. آرکلی هم حکومت کاخت را یافت. (مولیان، ۱۳۷۹: ۱۶۴)

داشت با یک گلوله کشته شد در زمانی که مشغول شکار بود. (پارسادان، این شایعه بی‌اساس یک تصادف نبود؛ بلکه عمل یک فرد خائن بود.) برادر و اختانگ پس از مدتی کوتاهی در سال ۱۶۵۲ میلادی درگذشت. (۵۶-۵۴: ۱۹۲۵, Kakabadze) ما نمی‌توانیم مطمئن باشیم که علت تبعید پارسادان به شوشتر چه بوده است. اما توانایی او و تأثیرش بر روی سیاست‌های گرجستان، توسط و اختانگ پنجم هیچ‌وقت نادیده گرفته نشد.

به نظر می‌رسید خدمتکار صمیمی رستوم در دربار صفوی برای و اختانگ پنجم بی‌فایده بود. همچنین ما بعضی استنتاج از سایر کشمکش‌های سیاسی درون گرجستان در آن زمان (۱۶۶۲ میلادی) دریافتیم شاهزاده آرکلی (ارکلی) اول پسر بزرگ تیموراز که شاخه‌ای از سلسله گرجی‌های کاختی بود که از روسیه به گرجستان برگشت. جایی که فرستاده و بزرگ‌شده بود. او در تاشتی استانی در گرجستان در کوهستان‌های قفقاز بزرگ ماند در حالی که تلاش می‌کرد فرصتی بیابد تا دوباره پادشاهی کاختی را به دست آورد. همان‌طور که اشاره شد آرچیل دوم، بزرگ‌ترین پسر و اختانگ پنجم، حاکم کاختی در سال ۱۶۶۳ میلادی شد. شاهزاده اریکله اول آرکلی (ارکلی) اول از و اختانگ پنجم شکست خورد و کاختی را در این زمان از دست داد. اریکله اول (ارکلی اول) در نهایت گرجستان را در سال ۱۶۶۶ میلادی ترک کرد و به روسیه بازگشت. بعدها او مسلمان شد و حکومت کاختی در گرجستان در سال ۱۶۶۸ میلاد به او داده شد. (۳۴۷: ۱۹۷۳, Jamburia) تصور می‌شود که یک موقعیت در گرجستان شرقی بر اساس علاقه او برایش مقرر شد. و اختانگ پنجم از شاه خواست که با این تصمیم او مخالفت کند.

نتیجه

شعر پارسادان گرگی جانیدزه در بالا ترجمه شد، بر زندگی سیاسی اش روشنایی بخشید و به مفهوم سیاسی جدید، رسیدیم، بینش مان در مورد گرجی های فارسی که نسبت داشت با آن ها اصلاح شد. پارسادان گرگی جانیدزه به شوشتر تبعید شد که به آن اشاره شد. این رویداد در شرایط معین سیاسی اتفاق افتاد. به بیان دیگر، او به آن شهر اخراج شد به درخواست واختانگ پنجم زمانی که واخوشتی خان حاکم شوشتر بود. پارسادان گرگی جانیدزه ارتباطش را با وطنش برعکس نمونه غلام مملوکان قطع نکرد. به وسیله موقعیت سیاسی که در گرجستان داشت موقعیت او تأثیرگذار بود.

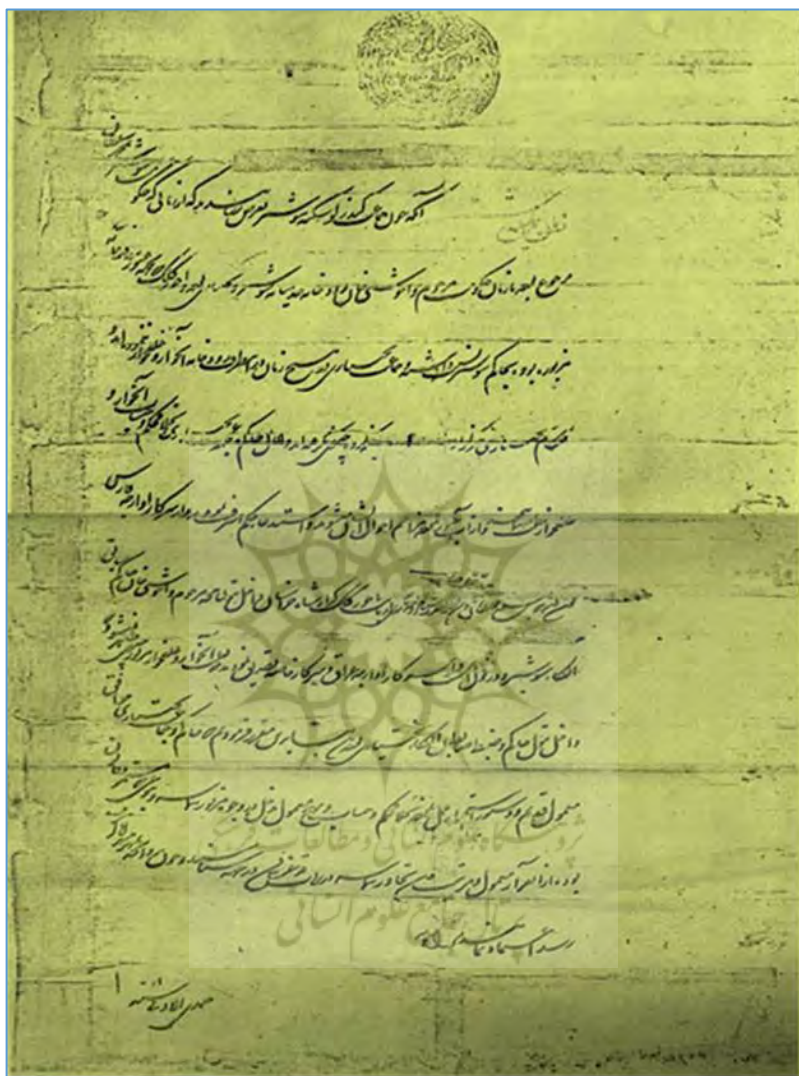
اسناد اشاره می کنند که کشمکش های دربار گرجستان، به دربار صفوی منتقل شد. در مورد پارسادان، که در خدمت صفویان در دربار مرکزی بود و در نتیجه مخالفت با حاکم گرجستان، از پایتخت شاهنشاهی (اصفهان) به شوشتر مرکز استان (در جنوب غربی ایران) تبعید شد جایی که منسوبان واختانگ پنجم (خاندان واخوشتی) در آن حکومت می کردند. این قسمت به طور قطع، پیچیدگی های روابط گرجستان و ایران در آن روزگار را نشان می دهد. این پیچیدگی، شیوه سیاسی سلسله صفویان را منعکس می کند. به بیان دیگر، برای نشان دادن شیوه نخبگان غلامان و تاریخچه آن، فهمیدن این روابط کلیدی است.

نه فقط خاندان پارسادان؛ بلکه واخوشتی خان و برادرانش عضو خاندان غلامان سلطنتی بودند. پس می توان گفت این رویداد درون نهادهای حکومتی صفویان اتفاق افتاده است. نهاد غلامان سلطنتی، همراه با غلامان قفقازی در سیاست های محلی دخالت می کردند. بدین گونه سلسله صفویه تنها تأثیرگذار نبود. تحقیق های تکمیلی روی ویژگی های کمتر شناخته شده غلامان سلطنتی به عنوان منابع تاریخ قفقازی ها، که می تواند مورد مطالعه مؤسسات اسلامی قرار بگیرد در حالی که آن ها، با فعالیت های

تاریخی دیگر غلامان برده و اقلیت قفقازی‌های در خاورمیانه اسلامی مقایسه می‌شوند.



پیوست ها



در این سند، سطر دوم، واخوستی خان و در سطر ششم، واخوستی خان حاکم شوستر و دزفول آمده است. (جهانگیر قائم مقامی، ۱۳۵۲: ۱۰۸-۱۰۵) [مترجم].

منابع

الف: منابع مترجم

۱. بیانی، خانابا (۱۳۷۸). *تاریخ نظامی ایران در دوره صفویه*، تهران: زرین تام.
۲. جزایری، عبدالله (۱۳۸۴). *تذکره شوشتر*، تصحیح مهدی شرف الدین، معتبر، اهواز.
۳. جزایری، عبدالله (۱۳۸۸). *تذکره شوشتر*، تصحیح مهدی کدخدای طراح، تر آوا. اهواز.
۴. سیوری، راجر (۱۳۸۶). *ایران عصر صفوی*، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز.
۵. قائم مقامی، جهانگیر (۱۳۵۲). *توضیحاتی درباب یک سند از شاه سلیمان صفوی*، مجله بررسی‌های تاریخی، مهر و آبان ماه، ش ۴۷، صص ۸۵-۱۰۸.
۶. مولیانی، سعید (۱۳۷۹). *جایگاه گرجی‌ها در تاریخ و فرهنگ و تمدن ایران*، اصفهان: یکتا. علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۷. نوایی، عبدالحسین و غفاری فرد، عباسقلی (۱۳۸۱). *تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره صفویه*، تهران: سمت.
۸. ولی عرب، مسعود و دیگران (۱۳۹۵). *تاریخ سیاسی - اجتماعی شوشتر از ورود خاندان گرجی واخوستی خان تا پایان حکومت افشاریه*، اهواز، تر آوا.

۹. ولی عرب، مسعود و بحرانی، علی (۱۳۹۴). *گرجیان شوشتر در دوره صفویه (۱۱۴۴-۱۰۴۳ ه.ق)*، پارسه، س ۱۵، ش ۲۵، شیراز: دانشگاه شیراز.

ب: منابع مؤلف

1. Tbilisi, ۱۹۸۷, pp. ۱۴۷-۱۱۵. K. Kekelidze, *Dzveli Kartuli literaturis istoria (History of old Georgian literature) II*, Tbilisi, ۱۹۸۱
2. Abu al-Qāsem Ferdowsi Tusi, *Shāh-nāma*, ed. Iustine Abuladze et al., Tbilisi, ۱۹۳۴
3. Aleksandre Orbeliani, *Chemi sakhli tsinaparni (Our family's ancestors)*, Ms. H ۲۴۱۲a.
4. D. Ayalon, "Mamlūk," in *The Encyclopaedia of Islam* ۶VI, Leiden, ۱۹۹۱, pp. ۲۱-۳۱۴
5. D. Gvritishvili, *Peodaluri Sakartvelos socialuri urtiertobis istoriidan: Kartlis satavadoebi (From the history of feudal Georgia's social relationships: Kartli's great landlords' houses)*, Tbilisi, ۱۹۵۵
6. D. Sourdel, C. E. Bosworth, P. Hardy and H. İnalcik, "Ghulām," in *The Encyclopaedia of Islam* ۶II, Leiden, ۱۹۶۵, pp. ۹۱-۱۰۷۹
7. G. Jamburia, "Sakartvelos politikuri vitareba XVII s. - ۳۰-۹۰-ian tslebshi (Political condition of Georgia in the years of ۳۰-۹۰ of ۱۷th century)," in M. Dumbadze, ed., *Sakartvelos istoriis narkvevebi (Studies on the Georgian history) IV*, Tbilisi, ۱۹۷۳, pp. ۵۶-۳۱۲
8. G. Rota "Caucasians in Safavid Service in the ۱۷th Century," in Raoul Motika and Michael Ursinus, eds.,

- Caucasia between the Ottoman Empire and Iran, -۱۵۵۵
۱۹۱۴, Wiesbaden, ۲۰۰۰, pp. ۲۰-۱۰۷
9. Grigol Beradze and Karlo Kutsia, "Towards the Interrelations of Iran and Georgia in the ۱۶th-۱۸th Centuries," in Raoul Motika and Michael Ursinus, eds., *Caucasia between the Ottoman Empire and Iran*, -۱۵۵۵ ۱۹۱۴, Wiesbaden, ۲۰۰۰, pp. ۳۲-۱۲۱
 10. H. Maeda, "Innovation of the Political System under the Safavid Dynasty: The Historical Role of the Gholams," *Shigaku=Zasshi* ۱۲/۱۰۷, ۱۹۹۸ (in Japanese, with a summary in English.)
 11. Javakhishvili, *Dzveli kartuli saistorio mtserloba* (Old Georgian historical writings), Tbilisi, ۱۹۴۵
 12. Idem, "Exploitation of the Frontier: Shah Abbas I's Policy towards the Caucasus," in Willem Floor and Edmund Herzig, eds., *Iran and the World in the Safavid Age*, forthcoming.
 13. Idem, "Georgia v. Linguistic Contacts with Iranian Languages," in *Encyclopaedia Iranica X*, New York, ۲۰۰۱, pp. ۹۰-۴۸۶
 14. Idem, "Gholam of the Safavid Dynasty: the Case of Georgian Origin," *Toyo Gakuhou* ۳/۸۱, ۱۹۹۹, pp. ۳۲-۱, vi-vii (in Japanese, with a summary in English.)
 15. Idem, "Hamza Mīrzā and the Caucasian Elements at the Safavid Court: A Path toward the Reforms of Shāh 'Abbās I," *Orientalist: In Memoriam Academician George V. Tsereteli*, Tbilisi, ۲۰۰۱, pp. ۷۱-۱۵۰
 16. Idem, "On the Ethno-Social Background of Four Gholām Families from Georgia in Safavid Iran," *Studia Iranica* ۳۲, ۲۰۰۳, Paris, pp. ۷۸-۲۴۳
 17. Idem, "The Forced Migrations and Reorganisation of the Regional Order in the Caucasus by Safavid Iran:

- Preconditions and Developments Described by Fazli Khuzani,” in Ieda Osamu and Uyama Tomohiko, eds., *Reconstruction and Interaction of*
18. Idem, “The Household of Allāhverdī Khān: An Example of Patronage Network in Safavid Iran,” in F. Hellot and I. Nathchebia, eds., *Géorgie et sa capitale Tbilissi entre Perse et Europe*, Paris and Tbilissi, forthcoming.
 19. Idem, *Sakartvelos istoriis tsqarotmtsodneobis sakitkhebi* (Questions of the sourcematerials of the History of Georgia) I, Tbilisi, ۱۹۸۲
 20. Idem, *Tsotaodeni ambavi Qaplanidgan* (Short history from Qaplan), Ms. H. ۲۴۹۰
 21. Iustine Abuladze, ed., *Shah-names anu mep'et'a tsignis k'art'uli versiebi* (Georgian versions of Shahnama or the Book of the Kings), Tbilisi, ۱۹۱۶
 22. K. Hitchins, “Georgia-ii: History of Perso-Georgian relations,” in *Encyclopaedia Iranica X*, New York, ۲۰۰۱, pp. ۷۰-۴۶۴
 23. M. Dumbadze, V. Guchua, and B. Giorgadze, “Tsqaroebisa da literaturis mimokhilva-i Tsqaroebi da literature kartul da evropul enebze (Researches on the sources and literature i.: Sources and literature in Georgian and European languages),” in M. Dumbadze, ed., *Sakartvelos istoriis narkvevebi* (Studies on the Georgian hisotry) IV, Tbilisi, ۱۹۷۳, pp. ۶۱-۲۱
 24. M. Janashvili, *Parsadan Gorgijanidze da misni shromani* (Parsadan Gorgijanidze and his works), Tbilisi, ۱۸۹۶
 25. M. Kavtaria, “Qaplanishvilita sakhlis genealogia (Genealogy of Qaplanishvili family),” *Mravaltavi*
 26. Mirzā Mohammad-Tāher Wahid Qazvini, ‘*Abbās-nāma*, ed. E. Dehgān, Arāk, ۱۳۲۹sh./ ۱۹۶۰

27. Mohammad-Ma'sūm b. Khwājagi Esfahānī, *Kholāsāt al-siyar: tārikh-e ruzgār-e Shāh Safi Safavi*, ed. Iraj Afshār, Tehran, ۱۳۶۸sh./۱۹۸۹
28. Parsadan Gorgijanidze, *Parsadan Giorgijanidzis istoria* (Parsadan Gorgijanidze's history), ed. S. Kakabadze, Tbilisi, ۱۹۲۶; partial Fr. tr. M. Brosset, as "Extraits de l'Histoire de Pharsadan Giorgidjanidze," *Histoire de la Géorgie II*, St. Petersburg, ۱۸۵۶, pp. ۶۱-۵۰۹; Russ. tr.
29. R. K. Kiknadze and V. S. Puturidze, as *Istoriya Gruzii*, Tbilisi, ۱۹۹۰.
30. R. Kiknadze, *Parsadan Gorgijanidze da'istoriani da azmani sharavandtani'* (Parsadan Gorgijanidze and 'A history and praise of the kings'), Tbilisi, ۱۹۷۵.
31. R. Matthee, "Georgia vii. Georgian in the Safavid Administration," in *Encyclopaedia Iranica X*, New York, ۲۰۰۱, pp. ۹۶-۴۹۳.
32. R. Savory, "Safawids i. Dynastic, Political and Military History," in *The Encyclopaedia of Islam* ۲VIII, Leiden, ۱۹۹۵, pp. ۷۱-۷۶۵.
33. S. Kakabadze, "Parsadan Giorgijanidzis istoria" (Parsadan Gorgijanidze's history), *Saistorio moambe* (The historical journal), Tbilisi, ۱۹۲۵.
34. Sayyed 'Abd al-Allāh b. Nur al-Din Hosayni Shushtari, *Tazkera-ye Shuhtar*, ed. Khān Bahādor Mawlā Bakhsh, Calcutta, ۱۹۲۴.
35. *Slavic Eurasia and Its Neighboring Worlds*, Slavic Research Center, Hokkaido University, Sapporo, ۲۰۰۶, pp. ۷۳-۲۳۷.
36. Sussan Babaie et al., *Slaves of the Shah: New Elites of Safavid Iran*, London and New York, ۲۰۰۴.
37. *Tadhkirat al-mulūk*, ed. and tr. V. Minorsky, London, ۱۹۴۳.
38. Theo Chkheidze, "Iranuli tsarmomavlobis sakutari sakhelebi kartulshi (Iranian-originated proper names in

- Georgian),” *Sakartvelos ssr metsnierebata akademiis matsne: istoriis, etnografiisa da khelovnebis istoriis seria* (Journal of the Georgian Academy of Sciences: Series of History, Ethnography and Art History), ۱۹۸۷, no. ۴, Tbilisi.
39. V. Puturidze, P. Gorgijanidzis *kartul-arabul-sparsuli leksikoni* (Georgian-Arabic-Persian dictionary of P. Gorgijanidze), Tbilisi, .۱۹۴۱
40. Vakhushti Bagrationi, “Aghtsera samep’osa sak’art’velesa (Description of the Kingdom of Georgia),” in S. Qaukhchishvili, ed., *K’art’lis ts’khovreba* (The Georgian chronicles) IV, Tbilisi, .۱۹۷۳
41. Waliqoli Shāmlu, *Qesas al-khāqāni*, Bibliotheque nationale de France, MS. Supplment Persan .۲۲۷
42. Yusof Wāleh Esfahāni, *Khold-e barin*, British Museum, Ms. Or. .۴۱۳۲
43. Z. Chichinadze, *Kartuli mtserloba mechvidmete saukuneshi* (Georgian writings in the ۱۷th Century), Tbilisi, .۱۸۸۸



پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی